

بر آنان (مجرمین) نگهبانان باشند. با این ترکیب و ترتیب، این آیه متضمن دعوت و رسالت مؤمنین است که همان نگهداری دیگران از سقوط و عذاب میباشد. میشود (چنانکه مفسرین گفته‌اند) واو استینافی و نایب فاعل ارسلوا، مجرمین و ضمیر جمع راجع بمؤمنین و آیه گفتار خداوند باشد: این مجرمین که با مؤمنین چنین رفتاری دارند و آنها را گمراه می‌شمارند، رسالتی برای نگهداری آنها ندارند.

این آیات چگونگی اندیشه‌های نارسا و مبهم و چهره‌های گوناگون مجرمین را درباره مؤمنین ازدور و نزدیک و برخوردارها مینمایاند: ازدور و نزدیک و درنپان و آشکار با آنها نیشخند می‌زنند، چون از آنها (یا مؤمنین از مجرمین) عبور کنند زیر لب و با اشاره چشم و ابرو آنها را بهم نشان دهند و گوشه و کنایه زنند و چون بسوی کسان خود برگردند دستاویز بگو و بخندشان گردانند. و چون با آنان روبرو شوند گمراهان شان خوانند.

اینها نمونه‌ای از اندیشه و گفتار و رفتار عادی مجرمین و بت پرستان عرب بوده است که بانصتین مؤمنین بدعوت اسلام داشتند. رفتار دشمنان و مخالفان با داعیان بحق و صلاح همیشه و در میان همه ملل همینگونه بوده است، در هر زمان و هر جا که روشن بینان و دوراندیشان یا صاحبان نظر و فکری برخاستند تا اندیشه‌ها را روشن و چشمها را باز نمایند و نابسامانیها را سامان دهند، گروهی برای نگهداری مصالح و منافع خود، نادانان فرومایه از جهت خوی گرفتن بتاریکی و زندگی مأنوس، برخی به انگیزه حسد، آنها را بیاد مسخره گرفتند و تا توانستند ریشخندشان نمودند و گمراهان خواندند تا پیش از کشتن و ازمیان بردن خود آنها اندیشه و افکارشان را خفه کنند و شخصیتشان را بکشند و آنان را بسوی عقاید و راه و روش همیشگی خود بکشند و برگردانند. در این میان آن مردان با ایمانیکه پای ایمان و اندیشه‌های پاک و روشن خود ایستادند و پیش رفتند و راه دیگران را باز و روشن کردند، دعوت و نظریاتشان در مسیر تاریخ و اراده خداوند جهان برتری یافت و در اذهان جا گرفت و در این جهان نکیه گاه آیندگان و ملل شدند و بردلها و افکار صاحبان و اندیشندگان نکیه زدند. و در سرای دیگر در پیشگاه خداوند و بهشت برین بر اریکه‌ها جای دارند. و در مقابل، مجرمین و

دشمنان پر خاشجوی آنها را و به محاق رفتند و مورد ریشخند آیندگان، در این سراگردیدند و بهشتیان در آن سرا میگردند :

فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون : این آیه ، دوباره انظار را به عالم دیگر و ظهور نهائی حقایق و نفوس بر میگرداند و از آن پرده بر میدارد، و بردنیا و ستیزه‌ها و مسخرگیهای آن پرده میکشد : در آن روز که نور حق از افق دنیا بر آید و حسابها و ضمیرها روشن، و اشخاص مشخص شدند و پرده‌های تاریک و هم‌انگیز دنیا از میان رفت، آنها که ایمان آوردند و در برابر آزارها و زخم‌زبانها و پای عقیده خود ایستادند، بمجرمین کفر پیشه همی خندند: از این رو با آنها می‌خندند که درهای بهشت را خود بروی خود بستند و درهای دوزخ را گشودند و خود را دستخوش هواها و شهوات گمراه‌کننده نمودند. اینها بودند که هرگاه دریچه‌های نور به‌انگیزه فطرت برویشان باز میشد با طوفان هواها و قفل‌های تقالیدشان بسته میگردید، پیوسته از تابش نور میرمیدند و بتاریکی میگردیدند!!.

در روایتی سبب خنده مؤمنان به کافران در روز قیامت چنین بیان شده است: «دری از بهشت بروی آنان گشوده شود. و به آنها گویند از این در از دوزخ بیرون روید. همینکه نزدیک آن در رسند برویشان بسته شود. و این وضع تکرار میشود و موجب خنده مؤمنان میگردد» .

علی‌الاراک ینظرون : بقرینه آیه قبل مورد نظر «ینظرون» در این آیه کافران دوزخی می‌باشند : در آن روز مؤمنان بکافران می‌خندند، بر اریکه‌ها تکیه داده و از افق بلند به دوزخیان کفر پیشه مینگرند. پس در معنا این آیه تکرار آیه ۲۳، نیست .

هل ثوب الکفار ماکانوا یفعلون : استفهام تقریری، ثواب پاداش و برگشت عمل است، چون بیشتر درباره عمل نیک گفته میشود، در این آیه با تعریض بکافران یا از نظر اندیشه آنان است: آیا چنانکه کافران می‌پنداشتند پاداش نیک آنچه می‌کردند دریافتند؟ میشود که از فعل «ثوب» باب تفعیل، و بقرینه «ماکانوا» بجای «بماکانوا» برگشت بی‌درپی و کامل خود اعمال منظور باشد: آیا آنچه کافران در دنیا انجام میدادند

با آنها کاملاً برگشت؟

جمله این آیه، میتوان مفعول ینظرون و بیان چگونگی نظر و اندیشه مؤمنان باشد: مؤمنان بر اریکه‌ها نشسته مینگرند که... و میتوان استینافی و اعلام و تقریری از سوی خداوند در پایان کار باشد. در این سوره اسماء و صفات و مشتقات و افعالی آمده است که در دیگر آیات و سوره‌های قرآن نیست: اسم، رحیق و مسک. اوصاف و مشتقات، مطفین و سجن و مرقوم و علیون و مختوم و ختام و تسنیم و متنافسون. افعال ماضی، اکتالوا و کالوا و ران و ثوب. فعل امر، فلیتنافس. فعل مضارع یتغامزون. کلمات سجن و علیون و تسنیم، از لغات اشتقاقی و خاص قرآن است که اصلاً یا عرفاً در کلمات عرب نبوده است.

طول و لحن و وزن آیات این سوره، هماهنگ بامضامین، از طول کوتاه و لحن خفیف شروع میشود و اوزان آنها به واو یا یاء و نون پیش میرود، و از طول متوسط میگردد، در بین فواصل به آیات کوتاه و وزن واو یا یاء و میم، بسته و ختم میشود. بعضی آیات باموج شدیدتر: «کَلَّا ان»، شدید: «کَلَّا بَل»، و شدید نسبی «ان»، اوج و تحوّل مییابد و شدت مطلب و منظور را مینمایاند.

در شأن این سوره از رسول خدا (ص) است: «هر کس این سوره را بخواند خداوند در روز قیامت از رحیق مختوم بوی بیاشاماند». و از صادق (ع) است: «کسیکه در نماز واجب قرائتش این سوره باشد خداوند در روز قیامت از آتش در امانش دارد، نه او آتش را ببیند نه آتش او را...».

سوره انشاق ، از سوره های مکی ، بیست و پنج آیه است .

بسم الله الرحمن الرحيم

اذا السماء انشقت (۱) واذنت لربها وحققت (۲) واذنا الارض مدت (۳) والقت
ما فيها وتخلت (۴) واذنت لربها وحققت (۵) يا ايها الانسان انك كادح الى ربك
كدحاً فما لاقيه (۶) فاما من اوتي كتابه بيمينه (۷) فسوف يحاسب حساباً يسيراً (۸)
وينقلب الى اهله مسروراً (۹)

ترجمه: آنگاه که آسمان شکافته شود (۱) واذن دهد پیرورد گارش و ثابت شود (تحقق
یابد) (۲) و آنگاه که زمین کشیده یا کشانده شود (۳) و بیفکند آنچه در آنست و بکسرتی
گردد (۴) و اذن دهد پیرورد گارش و ثابت شود (تحقق یابد) (۵) همان ای انسان همانا تو سخت
کوشائی بسوی پیرورد گارت (۶) چه کوشی! پس دریا بنده ای او را (۷) اما کسی که
آورده شود کتاب او بسمت راستش پس زود رسیدگی شود رسیدگی آسان (۸) و باز گردد
بسوی کسانش شادان (۹).

شرح لغات :

انشقت: شکافته و از هم جدا شد .

اذنت : روا داشت ، برای تصرف راه داد، فرمان داد، سخنش گوش داد ، بچیزی

دانا شد .

حققت : ماضی مجهول : محقق شد ، حق چیره و آشکار گردید ، ثابت گردید .

القت : چیزی را بدور افکند ، سخن خود را رساند ، مطلب را دیکته نمود، گوش

بسختش داد ، نیکی برایش فراهم ساخت .

تخلت : خود را با کوشش یکسرتهی کرد ، از او خود را بر کنار داشت ، باو واگذار کرد .

کدح : کوشش بارنج ، خراشیدن روی .

یمین : جهت راست ، دست راست ، برکت ، قوت ، سوگند .

اذا السماء انشقت : اذا ، شرطیه وجواب شرط مقدر است مانند جواب شرط ظاهر «علمت» که در سوره تکویر و انفطار آمده است . میشود که اذا زمانی و بدون معنای شرط باشد . السماء ، اشاره به جرم یا جسم و ستاره هائیکه بر ما احاطه دارد . چون انشقاق شکافته و جدا شدن جسمی است که بهم سخت چسبیده باشد ، با انفطار که بمعنای گسیختن و پاره شدن است فرق دارد ، هر دو فعل «انفطرت و انشقت» چون از باب انفعال و برای پذیرش است ، اشعار بوضع و حال طبیعی موضوع فعل که آسمان است دارد : آنگاه (یا زمانی رسد) که این آسمان خود بخود و طبیعتاً شکافته و از هم جدا شود .

اگر انشقاق و انفطار ، مرادف و بیک معنا نباشد باید هر یک از این دو آیه خبر از مرحله ، یا قسمت دیگری باشد باین صورت که نخست جرم یا اجرام بهم چسبیده و پیوسته آسمان از هم جدا شود آنگاه سست شده و یکسره از هم گسیخته (منفطر) گردد ، چنانکه آیه ۱۶ الحاقه اشاره ای باین دو مرحله دارد : «وانشقت السماء فیه یومئذ واهیه = آسمان شکافته و جدا شود پس آن در چنین روزی سست است» . گویا آیه ۲۵ فرقان ، مرحله و صورت دیگر پس از انشقاق یا با آن را مینمایاند : «ویوم تشقق السماء بالغمام = و روزیکه از هر سو آسمان از هم بشکافد با (همراه ، بسبب) پاره ای ابر (ابر سفید فراگیرنده ای)» .

بیان و تعبیر و فعلهای آیاتیکه از مرحله یا مراحل نهائی آسمان خبر میدهد و صورتهای مختلف آنرا مینمایاند دلالت باین حقیقت دارد که این حادثه نهائی در مسیر و علل طبیعی جهان و از لوازم آنست و خود بدون استناد بتصادف یا علل خارج پیش می آید ، مانند افعال ماضی محقق و لازم کورت ، انکدرت ، کسپت ، انفطرت ، انشقت . آیه ۵ شورا ، آسمانها را پیوسته در معرض گسیختن و پراکنده شدن مینمایاند : «نکاد السماوات یتفطرن من فوقهن = همی نزدیک است و میخواستند ، آسمانها از فراز

آنها (آنچه در آسمانها وزمین است) گسیخته و پراکنده شود. آیه ۱۸ مزمل، آسمانرا در معرض گسیخته شدن و خیر از آنرا وعده ای حتمی و شدنی بیان نموده است: «السماء منفطر به کان وعده مفعولاً = آسمان خود بخود گسیخته شدنیست، وعده خداوند خود انجام شدنی میباشد» .

با توجه بآیاتیکه در سوره های مختلف خبر یا اشاره ای باین واقعه آینده و مهم جهانی دارد بخوبی معلوم میشود که هر آیه ای با بیان ولحن مخصوصی آمده است و در هر بیان و تعبیری مرحله و صورتی از آن واقعه را مینمایاند، گاه از مرحله ابتدائی آن خبر میدهد مانند آیاتیکه ذکر شد، گاه مراحل بعد و صورتهای دیگر پس از وقوع آنرا مینمایاند، چنانکه آیه ۹ طور، صورتی را مینمایاند که پس از انشاق و گسیخته شدن آسمان عناصر آن بهم آمیخته و روان میشود و چون امواج دریا روی هم میریزد و بهر سو موج میزند: «یوم تمور السماء موراً = روزیکه روی هم میریزد و موج میزند آسمان چه موج زدنی!» و آیه ۸ معارج، آنرا مانند فلز گداخته نشان میدهد: «یوم نکون السماء کالمهل = روزیکه آسمان چون فلز گداخته شود». آیه ۳۷ الرحمن، آسمان را پس از انشاق چون شکوفه یا پرده رنگارنگ و مانند روغن بهرم آمیخته و روان مینمایاند: «فان انشقت السماء فکانت وردة کالدّهان = آنگاه که آسمان شکافته شود پس شکوفه رنگارنگی شود مانند روغن (یا روغنهای) روان، یا پوست سرخ-رنگ»^۱.

۱- وردة، نوعی از ورد است و معانی مختلف برای آن ذکر کرده اند. مفردات راغب: «اولین میوه ایست که وارد شود و بدست آید، شکوفه هر درخت، تشبیه برنگ اسب، سرخی شدید آسمان که از مقدمات قیامت است». مجمع البیان: «رنگ سفید که برخی یا زردی میرود. گلی که در زمستان سرخ و در سرمای سخت خاکستری و در بهار زرد میشود». مجمع البحرین: «رنگی که از زردی برخی گراید» .

این تمثیل «فکانت وردة» چگونگی انفجار و احتراق آسمان و ستاره های آن را مینمایاند که برنگهای مختلف درمی آید آنچنانکه در درجات مختلف حرارت و اشتعال، رنگ شمع پیوسته دگرگون میشود. گویا کواکب یا ماده یا موادی که پیرامون آنها میباشد پس از سالهای دراز که تشعشع یکنواخت و وضع ثابت دارند ناگهان منفجر و از هم گسیخته میشوند و برنگهای گوناگون و مانند روغن یا روغنهای درهم آمیخته و ذوب شده نمایان میگردند.

سما به معنای لغوی فضای محیط بر ما میباشد، در این آیات که این اوضاع و احوال و تحولات به «السما» با الف و لام نسبت داده شده، باید مقصود از سما، جسم یا اجسام خاصی باشد که در معرض اینگونه فعل و انفعالها در می آیند. چنانکه پیش از این اشاره شد این اوصاف و تحولات و فعل و انفعالها و حوادث که در آیات قرآن در باره آسمان بصراحت بیان و اعلام شده است، هیچگونه تناسب و انطباق با آسمانها و اجسام فلکی مفروض علمای یونان و پیروان آنها ندارد، زیرا آنها اجسام فلکی را عنصری بسیط و یکسر جدای از عناصر زمین میدانستند و تنها حرکتی که برای افلاك فرض میشود همان حرکت دورانی یکنواخت بود. و همچنین هیچگونه تغییر و تکوین و فساد و تحول و زوالی درباره آنها روا نمیداشتند، این فرضها قرنهای پیش از طلوع قرآن و بعد از آن مورد قبول بلکه یقین متفکرین شرق و غرب بود، از این رو بعضی از حکمای اسلام برای توافق میان آنها و این آیات صریح دچار شکل پیچیده و دشواری بودند.

با آنکه علمای نجوم با مطالعات دائم خود باین نتیجه رسیده اند: که چون ستارگان بتدریج سوخت (کارمایه) خود را مصرف میکنند باید مراحلی از عمر را بگذرانند تا در نهایت خاموشی و فشرده و سرد شوند، ستاره‌هایی را مشاهده میکنند که ناگهان منفجر میشوند و در حدود سدهزار بار نور افشانتر از وضع عادی خود میگرددند و پوسته خارجی آنها با سرعتی نزدیک به ثانیه‌ای دوهزار کیلومتر منبسط میشود و سپس اندکی باین وضع نمی‌پاید که تشمع و حرارت آن فرومی‌نشیند و لافافه‌ای از گاز درخشان که رو بافزایش است آنرا فرا می‌گیرد. در اصطلاح نجومی اینگونه ستاره‌هاییکه در معرض انفجار ناگهانی میباشند «نووا» و آنها که انفجارشان شدیدتر و بزرگتر است «سوپر نووا» مینامند. گویند انفجار «نوواها» در هر سال چهل بار مشاهده میشود و انفجار «سوپر نوواها» کمتر است. و هنوز نتوانسته‌اند علل طبیعی این تغییرات و انفجارهای ناگهانی را بفهمند. رجوع شود بصفحه ۳۴۰ و ۳۴۱ از کتاب یک، دو، سه، بینهایت.

۱- بیشتر متفکرین و فلاسفه اسلام که مقهور و تسلیم اندیشه‌های یونانیان بودند، اینگونه آیات را تأویل می‌کردند. متکلمین که یکسر پیرو ظواهر قرآن و سنت بودند به اندیشه‌های فلاسفه توجهی نداشتند. در این میان امثال مرحوم ملاصدرا که نمیتوانستند از نظریات یونانیان چشم‌پوشند و نیز محکوم هدایت قرآن بودند برای تطبیق و توافق بین اصول اندیشه‌های فلاسفه و اینگونه آیات قرآن دچار مشکلی بس دشوار بودند.

مرحوم صدرالمثلهین اولین کسی از متفکرین اسلام بود که با هدایت قرآن بخود جرات

از اواخر قرن شانزده با نظریات دانشمندان و اختراع دوربین‌های بزرگ و عکس برداری‌ها درهای بسته فضا و آسمان گشوده شد، پس از آن پیوسته افق جهان بروی بشر مغرور بعالم محدود خود، باز و بازتر و وسیع و وسیعتر گردید^۱.

اکنون با مشاهدات و تجربیات متوالی و همه جانبه ثابت شده است که ساختمان کهکشانها و کواکب از عناصریست که پیکر نخستین زمین ما از آنها ساخته شده است و هر قانون و آثاریکه در این عناصر است در عناصر آسمانی نیز جاریست و کهکشانها و کواکب مانند زمین و موالید آن در معرض تغییر و تحولند و پیوسته از اطوار ولادت و جوانی و پیری میگذرند و رو بمرگ می‌روند.

اکنون از کلمه آسمان جز فضاء و کهکشانهای در میان فضا، و ستاره‌هاییکه قسمت بیشتر کهکشانها را تشکیل میدهند چیز دیگر تصور نمیشود. مقصود از این آسمان (سما) که آیات قرآن، انفطار و انشاق آنرا اعلام نموده است، نمیتوان فضاء باشد زیرا فضاء آنچنان جسمی نیست که از هم گسیخته و جدا شود، کهکشانهای دیگر هم ارتباط مستقیم با ما ندارند. میتوان مقصود از سما در این آیات، کهکشان محیط بر ما و ستاره‌های

→

داد تا برخلاف اینگونه نظریات و اصول مسلمة فلاسفة قدیم، ویرانی و متلاشی شدن اجرام فلکی را مانند دیگر کائنات در کتابها و نظریات اخیر خود اعلام نماید. در یکی از فصول مفتاح ۱۲ از مفاتیح الغیب پس از بحث مفصل، چنین میگوید: اکنون نور حق از افق بیان و خورشید حقیقت از مطلع برهان سر بر آورد و برای عارف بصیر و محقق خیر کشف شد که آسمان و آسمانی مانند زمین و زمینی است که هیچ گونه بقاء شخصی و نوعی برای آنها نیست و حال آفتاب و ماه در تبدل و دثور و زوال از جهت طبیعت سائل و زائل، چون حال زید و عمرو است ...

۱- میگویند: با دوربین دو متری و نیمی (۱۰۰ اینچی) رصدخانه مانت ویلسن، تا فاصله پانصد سال نوری دیده میشود. در این مسافت تقریباً صد میلیون کهکشان میباشد که فاصله هر کهکشان با همسایه خود دو میلیون سال نوری است. بوسیله دوربین پنج متری (= ۲۰۰ اینچی) رصدخانه کوه پالومار که پس از جنگ جهانی اخیر تکمیل شده است تا فاصله بیش از دو میلیارد سال نوری را جلودید بشر باز کرده است که در آن صدها میلیون کهکشان دیده میشود. با همین مقیاس هر چه حجم عدسی دوربینها بیشتر شود و فضاها دورتر را بنمایاند کهکشانهای بیشتری نمودار میشود، تا بکجا برسد ۱۱۴.

رجوع شود بصفحه ۱۹ مجموعه علمی جهان.

آن باشد، از این رو که کهکشان، جسم ترکیب شده‌ای از کواکب گوناگون و مواد آبری (گاز) است که مجموع آن در معرض گسترش و انفجار و از هم گسیختن میباشد، ولی از این جهت که این آیات (چنانکه گفته شد) از مسیر طبیعی آسمان و منظومه شمسی ما و طور نهائی آن خبر میدهد با کهکشان تطبیق نمی‌نماید، زیرا چنانکه می‌گویند اصل کهکشانها از مایه‌ای ساخته شده که پیوسته از آن و در میان آن ستاره‌هایی تولید میشوند و دوره‌های مختلفی را میگذرانند و اکنون میلیاردها ستاره در آن شناورند^۱. پس چگونه میتوان تصور نمود که کهکشان با اینهمه ستاره یکباره به آخرین دوره عمر خود رسند و از هم گسیخته و با هم منفجر شوند. اگر فرض کنیم که این آیات خبر از نهایت عمر خورشید و منظومه شمسی ما باشد، چنانکه سوره تکویر از آن خبر داده است، گرچه این فرض اشکالات انطباق با کهکشان یا کهکشانها را ندارد، ولی با معنای کلمه سما و انشقاق تطبیق ندارد زیرا ظاهر کلمه سما جسم یا اجسام بالا و محیطی است که خورشید ضمن آن می‌باشد و انشقاق بمعنای جدا شدن جسم محکم از یکدیگر می‌باشد چنانکه سوره انفطار از گسیخته شدن آسمان و پراکنده شدن کواکب که ستاره‌های درخشانی مانند خورشیدند، جدا جدا خبر میدهد.

فرض دیگر اینست که مقصود از «السماء» در این آیاتی که از انفطار و انشقاق آن و از هم گسیختن ستاره‌های آن و دگرگون شدن زمین بتبع آن خبر میدهد، قطعه یا خوشه‌ای از کهکشان باشد که پیوسته بآن است و خود متضمن ستارگان درخشان و منظومه شمسی ما میباشد. در این فرض آن اشکالاتی که در فرض تطبیقی آسمان (سما) این آیات با فضاء کهکشان، یا منظومه شمسی است، پیش نمی‌آید و مخالف با ظاهر این آیات نیست. و این نظرها از جهاتی آخرین تحقیقات و کشفیات کیهان شناسی تأیید می‌نماید:

۱- منظومه شمسی ما در لبه سطح خارجی کهکشان یا در یکی از بازوهای مارپیچ آن واقع است.

۱- چنانکه می‌گویند چهل میلیارد ستاره در کهکشان ما هستند که قطر آن صدهزار سال و ضخامت آن از پنج تا ده هزار سال نوری است. این ستارگان در مدارات مختلف قسمت مرکزی کهکشان شناورند. از صفحه ۲۹۶ کتاب يك، دو، سه، بینهایت.

۲- منظومه شمسی ما و دیگر ستاره‌هایی که در لبه و بازوهای مارپیچ کهکشان واقع اند در مرحله کاملتر و با هم شبیه‌ترند از ستاره‌هایی که در قسمت‌های داخلی و نزدیکتر بسطح استواء و مرکز کهکشان میباشند^۱.

۳- منظومه شمسی ما با دیگر ستاره‌ها با دروان سریع کهکشان میگردند و با نیروی گریز از مرکز پیوسته در معرض گسیخته شدن میباشند.

۴- بنا به اصل انبساط عمومی جهان و انبساط جرم کهکشان‌ها باید حواشی و بازوهای کهکشان‌ها که منظومه شمسی ما یکی از آنها پیوسته است در زمانی از آن گسیخته و جدا گردد^۲.

این خلاصه و نتیجه مشاهدات و دقت‌های همه جانبه و با وسائل مختلف است که درباره ساختمان شکل کهکشانها دانشمندان نجومی دنیا در چندسال اخیر رسیده‌اند.

۱- بازوهای مارپیچ بعضی کهکشان‌ها که در چندسال اخیر کشف شده از مسائل مشکل علم نجوم است و خود مسائل تازه‌ای درباره ساختمان کهکشان و بازوهای مارپیچ پیش آورده است. اکنون معلوم شده است که هشتاد درصد کهکشان‌ها از انواع مارپیچ‌ها میباشند، از روی قرائن احتمال میدهند که بازوهای مارپیچ پس از تکامل صورت اولی کهکشان از موادی ساخته شده‌اند که در اثر دوران سریع جرم کهکشان بخارج پرتاب گردیده و بصورت قطعاتی جدید و پیوسته بجرم اصلی کهکشان در آمده‌اند و ماده و زمینه‌ای برای ساختمان ستارگانی هستند که مانند خوشه‌ای بجرم کهکشان آویخته شده‌اند. منجمین نشان داده‌اند که ستاره‌هایی که در بازوهای مارپیچ هستند داغ و آبی‌رنگ و احاطه شده به گازهای دروژن میباشند و سوخت آنها بسرعت مصرف میشود و عمرشان زودتر پایان میرسد.

خورشید و منظومه شمسی ما در یکی از این بازوها و خوشه‌های کهکشان واقع است که از بیلیونها ستاره تشکیل شده است و این کهکشان خود یکی از خوشه‌های ۱۷ کهکشان است که در شعاع تقریبی هشتصد هزار تا یک میلیون سال نوری قرار گرفته‌اند. - برای اطلاع بیشتر رجوع شود بصفحات ۱۹۷ پیدایش و مرگ خورشید، و صفحات ۲۹۶ و ۳۰۳ و ۳۰۷ کتاب يك، دو، سه بینهایت تألیف د ژرژ کاموف، و صفحه ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ از مجموعه علمی جهان نوشته د هاردرپ، رابرتسن، و والتر باد، و د جان اورت، ترجمه آقایان احمد آرام و احمد بیرشک - .

۲- این مسئله از نظر مطالعات کیهانی معنائی شده است که چگونه با حرکت سریع دورانی کهکشان این بازوها محفوظ میماند. نظر قابل ملاحظه‌ای که داده‌اند این است که اختلاف حرکات دورانی کهکشان و حرکت درونی بازوها، موجب تبخیر شدن و از میان رفتن آنها میشود و سپس بمللی بازوهای دیگر پدید می‌آید - رجوع شود بصفحات ۶۶ و ۶۷ و ۷۱ و ۷۲ مجموعه علمی جهان - .

این اکتشافات بسیار دور و حیرت‌انگیز که بوسیله کتابهای مختلف و انواع عکسها در برابر چشم‌ها گذارده شده‌است راه ذهن را برای فهم و تفسیر این آیه «اذا السماء انشقت» و آیات مانند آن باز مینماید .

پیش از دوربین‌های قوی علمای کیهانشناس ، ما دوربین‌هایی از نبوت و وحی بصورت روایات صحیح داریم که راه فهم این گونه آیات را پیش از این روشن نموده است : نمونه‌ای از اینگونه روایات بیانست که در تفسیر این آیه از امیرالمؤمنین علیه‌السلام و از رسول اکرم رسیده است: «تنشق من المجرّة» این بیان مبین این حقیقت است که آسمان ما هرچه هست ، متصل به کهکشان «مجرّة» است و در مقدمه تحول جهان و آغاز قیامت از آن گسیخته و جدا میشود . از ابن عباس در تفسیر آیه «ویوم تشق السماء بالغمام...» چنین رسیده‌است: «تشقق السماء الدنيا»^۱.

از مجموع این نظریات و مشاهدات علمی و تأیید این دو روایت میتوان فهمید که آسمان ما ، منظومه شمسی ما و کواکب دیگری است که مانند آونک انکور بهم پیوسته است و یکی از شاخه‌های پیچیده کهکشان ما میباشد چنانکه کهکشان ما یکی از میلیونها کهکشان مارپیچ و شاخه‌ای است که به مرحله‌ای از تکامل رسیده‌اند^۲. این مجموعه اختری که با سیارات و خورشید ما و دیگر کواکب آن زمین را فرا گرفته و آسمان ما را پیا ساخته است، زمانی به آخرین مرحله تکامل و عمر خود میرسد و از پیکر بزرگ کهکشان جدا میشود: «اذا السماء انشقت» .

و اذنت لربها و حقت : آسمان تأثیر قدرت و تدبیر پروردگارش را پذیرفت و

۱- این دو روایت صریح است که مقصود از «السماء» قسمتی از کهکشان است که بهمانند دیگر است «الدنیا» و انطباق با افلاک بطلموسی و ارسطویی و کهکشانشا و مجموعه کهکشان ما ندارد .

۲- مراحل تکامل کهکشانرا بعضی از محققین کیهانشناس چنین تصور کرده‌اند که از بی نظمی بصورت کروی درآمده آنگاه از مراحل صورت‌های مختلف مارپیچی گذشته تا شکل بیضی بخود گرفته است ، ولی علت و چگونگی تحول از مارپیچی به بیضی را نیافته‌اند . - رجوع شود بصفحه ۶۳ مجموعه علمی جهان - .

شکل ۵۶ صفحه ۱۹۳ کتاب پیدایش و مرگ خورشید که بوسیله دهبل، منجم رصدخانه مونت ویلسون تنظیم شده است ، مراحل اشکال کهکشانرا چنان مینمایاند که از شکل مدور آنگاه بیضی آغاز شده تا به اشکال مختلف مارپیچها رسیده است .

بآن تن داد . فرمان پروردگارش را شنید . چون فرمان انشفاق از سوی پروردگارش باورسید خاموش شد و بآن تن داد ، وحق و سزاوار همین است که تن دهد و فرمان پذیرد .

این بیانات مفسرین است که ضمناً اشعار به استعاره و تمثیلی در این آیه دارد: آسمان چون شخص سر بفرمانی نمایانده شده است که بیدرنگک اشاره و فرمان پروردگارش را پذیرا شود .

ملاصدرا در مفاتیح الغیب گوید: «آسمان در روز خروج، دعوت حق را اجابت نماید و بآن حقیقت وجودیکه نزد خداوند دارد تحقق پذیرد» .

بیان حکیم عالی قدر ما در معنای این آیه مبتنی بر نظر عمومی او درباره عالم است، از نظر او همه موجودات این جهان نموداری از صورتهای واقعی و حقیقی هستند که در اقشار طبیعت و ماده رخ نموده است که اصول و حقایق آن صورتهای ثابتی در عالم برتر و نزد خداوند میباشند ، بنابراین منشأ و علت غائی انواع حرکات و تکاملها و اطوار صور ظاهر، همان رسیدن و تحقق یافتن بآن صورتهای ثابت و حقیقی میباشد و این کمال مطلوب همه متحرکات و حرکات طبیعی است . صدرالدین در کتابهای خود برای اثبات این حقایق ثابته ادله و براهین فلسفی و قرآنی بسیاری آورده است، و گوید مقصود از حق که در آیه «خلق السموات والارض بالحق» و مانند آن آمده همان حقایق ثابت و برتر آسمانها و زمین است و بقاء بالحق برای بیان منشأ و سبب میباشد: آسمانها و زمین را بسبب آن حق آفریده است. بنابراین اصل هر متحرك طبیعی آنگاه که بکمال خود که همان صورت واقعی آنست برسد ، صور و اشکال طبیعی و مادی از میان میروند و خود بفعلیت میرسند و بآن حقیقت تحقق مییابد : « و اذنت لربها و حقت» .

اذن، از مقام بالا و متصرف، اجازه یا رفع مانع برای انجام کاری است که مأذون آماده آنست، و از مرتبه بائین و مورد تصرف ابراز آمادگی است. بنابراین هر استعدادی که از مستعدی ظاهر میشود ، در حقیقت آمادگی خود را ابراز میدارد و خود را در دسترس تصرف مافوق میگذارد. همینکه موجود با آخرین صورت و کمال خود میرسد

و آماده میشود که از تنه و شاخه اصلی جدا شود بقدرت متصرف اذن تصرف میدهد و خود را در وضع دیگر و در دسترس پرورش برتر میگذارد و بآن می پیوندد. از این جهت در سراسر زنجیرهای اصلی و فرعی پدیده‌ها و صورت‌های گوناگون، اشتقاق (برآمدن) و انشقاق (جدا شدن) و پیوستن مشهود است: هر گونه ترکیب عنصری آنگاه که بصورت کاملی در آمد از عناصر اصلی خود جدا میشود و بصورت مستقل و در دسترس پرورش دیگر در می آید. بندر گیاه‌ها و میوه درختها و نطفه و جنین حیوانات در هر مرحله‌ای تا بصورت کامل و قابل بقاء در نیامده است از موطن و شاخه اصلی خود بطور طبیعی جدا نمیشوند، هر یک از اینها همینکه بصورت کامل رسید از پوست‌ها و پرده‌های خود بیرون می آید و از شاخه داخل خود جدا میشود و تحقق می یابد. این همان گاه است که رسیدن به کمال و قابلیت بقاء خود را اعلام میدارد. این نظام بر آمدن و رسیدن و آمادگی و جدائی که از لوازم حرکت و تحول میباشد در محسوسات و مشهودات ما و در همه پدیده‌های مادی با اشکال مختلف چون قوانین ثابت نمایان است، از این جهت در آنچه بیرون از دید ما میباشد نیز باید این قانون جاری باشد: در واقع این کهکشانی‌های عظیم مانند شاخه‌هایی از درخت تنومند خلقت است که ریشه‌های آن در اعماق عناصر طبیعت جای دارد و تنه و شاخه‌های آن در اطراف فضا بر آمده است و محصول و میوه آنها ستاره‌ها و منظومه‌ها و آنچه در بردارند و می‌پرورانند، میباشد؛ و چون دوره پرورش هر یک یا هر مجموعه‌ای از آنها کامل گشت و آماده شد، و تحقق یافت از شاخه اصلی جدا میشود: «واذنت لربها و حقت».

بنابراین نظام و قانون طبیعی، گسیختن (انفطار) آسمان‌ها و منظومه‌ها و جدا شدن (انشقاق) هر یک از پیکرهای اصلی عالم خود نتیجه تکامل صورت‌های مادی و رسیدن بغایات است. باین ترتیب که قوه که اصل جهان است تبدیل بماده میشود و از ترکیبات مادی صورتها پدید می آید و در مسیر تکامل پیش میرود و چون بغایات خود رسیدند صورت‌های تحقق یافته که از دید و اندیشه و عالم ما بیرون است، مانند میوه و جنین از اصل خود جدا می گردند و از قشرها بیرون می آیند و به قدرت ربوبی برتری پیوسته میشوند.

از این دید نهائی و نظر عالی قرآنی، انفطار و اشتقاق آسمان مانند همه موجودات مادی، نتیجه تکامل و در مسیر آنست، و تحولات عنصری و داخلی هر موجودی از آثار تحولات ذاتی آن میباشد.

با توجه باین بیان، معنای «ازنت» ابراز و اعلام کمال و آمادگی آسمان در آخرین طور تکامل خود، برای تصرف رب مضاف است، و از باب تشبیه و تمثیل نیست. مقصود از رب مضاف «لربها» نیز صفت لفظی نیست بلکه صفت حقیقی پرورش دهنده خاصی از

۱- میدان دید علمای طبیعی همان ظواهر فیزیکی و فعل و انفعالات و تحولات عنصری است. از نظر اینها تکوین و ولادت و کمال و مرگ، در موجودات طبیعی و در زندگان معلول تغییرات عنصری و سلولهای حیاتی است و چون توجهی به تحولات ذاتی و غایات ندارند علت این تغییرات بر آنها پوشیده است. ولی در نظر متفکرین دورانیش، فهم غایات و علل ذاتی حرکات اهمیت بسزائی دارد زیرا فهم علل غائی حرکات را کلیدی برای درک علت فاعلی و گشودن مسائل پیچیده تکامل و مسیر نهائی موجودات میشناسند. بنا بر اصل علل غائی هر گونه حرکت متحرک، چگونگی بروز قوه و استعداد آنست و همینکه استعداد آن بفعلیت رسید و صورت نهائی آن تحقق یافت در آن جهت متوقف میشود، سپس آن صورت تحقق یافته مایه و استعدادی میشود برای غایات و صورتهای برتر. چنانکه انواع حرکات درونی و بیرونی گیاه برای رساندن میوه و بذر است، و چون میوه و بذر کامل شد از اصل خود جدا شده و در میدان وسیعتر مایه ای برای حفظ نوع خود و غذا برای صور حیوانی می گردد.

این زنجیره حرکات و غایات پیوسته پیش میرود تا بصورت نهائی که تجرد از استعداد و تحقق بفعلیت و فعالیت برتر از طبیعت و ماده است بر می آید.

اندیشمندان بزرگ این تسلسل حرکات و غایات را اصل و نظام جاری در سراسر جهان میدانند. آنچه برای سابقین انطباقش بر این نظام مشکل و ناجور مینمود اجرام فلکی و سماوی بود، زیرا آنها این اجرام را فعلیت محض و برتر از ترکیب عنصری و قوه و استعداد میدانستند و این نظر با اصل اساسی و کلی آنها که: حرکات جز برای بروز استعداد و رسیدن و تحقق بفعلیت و کمال ممکن نیست، سازگار نبود از اینجهت برای یافتن علل غائی حرکات فلکی دچار آنچنان توجیهاات و اختلافاتی شدند که در مسائل عقلی و طبیعی اینگونه اختلاف نظر از آنها کمتر دیده میشود. مرحوم صدرالدین شیرازی آخرین راه حلی که دریافته و بان بسیار بالیده است این است که حرکات اجرام سماوی برای تشبیه بقول مجرد است و این تشبیه چون تدریجی است هیچگاه متوقف نمیشود. این بحث را در کتاب اسفار و مفاتیح الغیب به تفصیل بیان نموده است بنا بر این غایات و حرکات و ساختمان اجرام فلکی را یکسره از عالم طبیعت و ماده جدا کرده اند و حساب خاصی برای آنها باز نموده اند.

ولی آیات قرآن حکیم در هر موردیکه از آسمانها و زمین نام برده با صراحت و اشاره آنها را در سلسله یک نظام و محکوم یک قانون و متضمن یک نوع حرکات و تحولات و غایات، اعلام نموده است.

جانب پروردگار مطلق میباشد که در باطن هر موجودی ظهور نموده و بصورتی قوا و استعدادهای آنرا پرورش میدهد و بر می انگیزد و تحقق می بخشد : «سبح اسم ربك الاعلی الذی خلق فسوی...» .

این آیه «واذنت...» که با واو، عطف به «انشقت» شده است دلالت بر این دارد که اشفاق و اذن و تحقق، در يك زمان و با هم یا پیوسته بهم واقع می شود، می شود که واو حالیه و بتقدیر ضمیر باشد؛ و حال آنکه آسمان پروردگارش اذن داده و تحقق یافته است .

واذا الارض مدت : گسترده و کشیده شدن «امتداد» زمین که بفعل مجهول «مدت» در این آیه آمده است و راجع به پایان عمر زمین میباشد، غیر از چگونگی کشیده شدن زمین در آغاز تکوین آنست که قرآن در آیات دیگر از آن خبر داده است : «وهو الذی مد الارض وجعل فیها رواسی...» = او است آن خداوندی که زمین را گسترده و در آن لنگرهای قرار داد - از آیه ۳ سوره رعد، «والارض مددناها و القینا فیها رواسی...» = زمین را گستریم و افکنیم در آن لنگرهای - از آیه ۱۹ حجر، - این گسترش آغازی زمین چون اثر تصرف خاص و قاهر است که زمین بهم فشرده و ناهموار را، هموار کرد و بهر سویش گستراند و برخلاف طبیعت و ساختمان اولی زمین بوده است، خداوند بخود نسبت داده و آنرا از نعمت‌ها و منت‌های خود بر خلق شمرده است. در این آیه «واذا الارض مدت» که خبر از مسیر نهائی و طبیعی زمین و برگشت ظاهر زمین بوضع اولی و پیش از تکوین آن میباشد، گسترش و دگرگونی زمین مانند آیات قبل، بخود زمین نسبت داده شده است .

در سوره نبأ وضع نهائی و دگرگونی زمین به صورت برافقاندن و سراب نما گشتن کوهها نمایانده شده است :

«وسیرت الجبال فکانت سراباً» در سوره نازعات، از رجفه (زلزله و انفجار شدید) چیزی که طبیعت رجفه‌ای دارد (زمین) خبر داده شده است : «یوم ترجف الراجفة» . و همچنین سوره عبس : «فاذا جائت الطامة الكبرى» . در سوره تکویر و انفطار از برافروخته گشتن و بهم آمیخته شدن و انفجار دریاها خبر داده است : «واذا البحار سجرت» ،

و اذا البحار نجرت» .

این آیاتی است که در این تفسیر مورد بحث واقع شده است . دیگر آیاتی که از وضع نهائی زمین خبر داده بیشتر از کوهها نام برده است که پایه ساختمان زمین هستند و آنها را در این حادثه بزرگ بصورتهای گوناگون بنظر آورده است: در سوره معارج وقارعه کوهها را مانند پشم، پشم رنگین، پشم زده و از هم باز شده مینمایاند: «وتكون الجبال كالعهن = يوم تكون الجبال كالعهن المنفوش» . در سوره واقعه از باز شدن و پراکنده شدن کوهها خبر داده است: «وبست الجبال بساً - آیه ۵» . آیه ۱۴ سوره مزمل کوهها را چون تل شن روان یا فلز یا روغن زوب شده بنظر می آورد: «يوم ترجف الارض والجبال وكانت الجبال كثيباً مهيلاً» . آیه ۱۰ سوره المرسلات از ریشه کن شدن کوهها آگاهی میدهد: «واذا الجبال نسفت» . آیه ۱۴ سوره الحاقه زمانی را بنظر می آورد که زمین و کوه هر دو از جای خود برداشته میشوند و یکباره بهم کوبیده میگردند: «وحملت الارض والجبال فدكتا دكة واحدة» .

هر يك از این آیات، حادثه نهائی و دیگرگون شدن زمین و کوهها را بصورت خاصی مینمایاند و روئی از آنرا نشان میدهد. از همه این آیات که اوضاع و احوال مختلف زمین و کوهها در آن هنگام و در مراحل مختلف نمایانده شده است معلوم میشود که مقصود از گسترش و امتداد نهائی زمین: «واذا الارض مدت» . امتداد سطح ظاهر زمین نیست بلکه با انفجار کوهها و دریاها و بهم ریختن وضع فعلی آنها، ماده و عناصر زمین بصورت دیگر در می آید و از هم بازو گسترده و مبدل میگردد: «يوم تبدل الارض غير الارض و السماوات... از آیه ۴۸ ابراهیم» . از فعل «مدت» که امتداد زمین بخود آن نسبت داده شده است بفاعل خارج، چنین بر می آید که زمین بعامل طبیعی منبسط میگردد . بنا بر این چون علل تراکم و فشردگی زمین که خارج از طبیعت عنصری آنست از میان برداشته شد، عناصر زمین بصورت اصلی بر میگردد و ممتد میشود که فعل «مدت» بمعنای کشیده

۱- آخرین فرضیه محققین درباره تشکیل سیارات اینست که از مواد و گازهای پدید آمده اند که در آغاز مانند لافافه بسیار وسیعی در پیرامون خورشید بوده است ، ذرات و اجزای این لافافه در اثر حرکت شدید و تصادمات، بتدریج با هم پیوسته و متراکم گردیده است و پس از زمانی

و مجذوب شدن بسوئی باشد: «مدت‌الیه، ای جذبیت». بنابراین با انشقاق آسمان، زمین از مدار و وضع ثابت خود بیرون می‌رود و بسوئی جذب می‌شود و آنسو جز جرم بزرگ و منفجر شده خورشید نباید باشد. آیه ۹ القیامة: «وجمع الشمس والقمر» و همچنین مضمون آیه ۶۷ زمر: «... والارض جميعاً قبضته يوم القیامة و السماوات مطویات بیمنه...» مؤید این احتمال است. این معنا که زمین بسوی چیز دیگری کشیده شود منافات با معنای انبساط آن ندارد؛ می‌شود که همان هنگام که مجموعه زمین بسوئی کشیده می‌شود جرم آن نیز منبسط و ممتد گردد.

والقت مافیها وتخلت: واو استینافی یا عاطفه یا حالیه است. القاء، چیزی را بدور و بسوی دیگری افکندن است. ما، دلالت بر ابهام و تعمیم مظهر و فی دارد که غیر از نوع ظرف زمین می‌باشد، آن مظهر و کویا عناصر و ترکیبات سنگین و وزن یا سنگین قیمت درون

طولانی صورت زمین و دیگر سیارات از آن برآمده است. این فرضیه را فیزیک دان آلمانی «واتیس زیگر» در سال ۱۹۴۳ در زمینه مطالعات دانشمندان فیزیکی سیارات، ابراز داشت. با پیش آمدن این فرضیه تا حدی مشکلات فرضیه حلقه‌ای «کانت و لاپلاس» و تصادفی «بوفن» رفع گردید. صفحه ۳۲ تا ۳۳ يك، دو، سه، پینهایت.

چگونه این ذرات بتدریج متراکم و بزرگ شده و در مدار مخصوص بگردش درآمده است؟ چگونه پس از آن عناصر کنونی زمین پدید آمده است؟ چگونه سیارات در فواصل معین و منظم بایکدی قرار گرفته‌اند؟

همچنین برای بسیاری از مسائل پیچیده دیگر که مهمتر از همه مسئله حیات است، جواب روشن و راه حل طبیعی نیافته‌اند. بنابراین که ماده اصلی خورشید و سیارات از عناصر منبسط و گازی تشکیل شده باشد، همینکه جرم خورشید بعلتی منفجر و مبدل گردید سیارات تابع آن نیز در پی تشعشع خورشید و از میان رفتن توازن جذب و دفع میان آنها، امتداد می‌یابند و بصورت اولی خود برمی‌گردند. از این نظر، نباید انفجار و تغییر نهائی وضع زمین را مسبب از انفجار مواد گداخته درون زمین دانست، گرچه اکنون قشر سرد زمین نسبت بدریای مذاب درونی آن چون پوست نازکی در حدود پنجاه کیلومتر است که تقریباً يك سد م فاصله یا مرکز زمین می‌باشد، ولی این را مسلم میدانند که ماده مذاب درونی زمین با گذشت زمان کاهش می‌یابد و بر قشر سرد آن افزوده می‌شود.

می‌توان چنین فرض نمود که با انشقاق آسمان و انفجار و تشعشع شدید خورشید که ناگهان رخ می‌نماید و توازن زمین را از میان می‌برد، مواد داخلی و فشرده زمین از هر سو باز می‌گردد و روی زمین را فرا می‌گیرد سپس یکسره بصورت زمین و عناصر آن دیگر گون و باز می‌شود، مجموع آیاتیکه وضع نهائی زمین را می‌نمایاند، و همچنین آیات «واذا البحار سجرت» و «واذا البحار فحرت»، مؤید چنین فرض می‌باشد.

زمین است که در سوره زلزال به انتقال تعبیر شده است: «واخرجت الارض اثقالها». میشود مقصود از القاء و اخراج، واقع شدن در دسترس و بهره برداری انسان باشد، بنا بر این چون بتدریج و پیش از امتداد ناگهانی زمین پیش می آید، و او استینافیه یا حالیه و آیه بیان حال و وضع پیشین زمین میباشد. اگر مقصود آخرین اجزائی باشد که از زمین بیرون افکنده شود، عطف این آیه به آیه سابق مناسب میباشد.

میشود که مقصود از ما «ما فیها...» همگی اجزاء و قوا و استعداد هائی باشد که با القاء و ابراز آن، مانند همه موجودات متحول و زنده، عمر زمین پایان میرسد و پیکر و بدنه تهی شده اش متلاشی و معتمد میگردد.

تخلت، از باب تفعّل، دلالت بر پذیرش، تکلف، تکرار، کوشش، مجابۀ فعل دارد: زمین پذیرای تپه شدن شد، با کوشش یا پی در پی خود را تپه کرد، خود را بر کنار داشت و جای تپه نمود، همه این معانی با وضع و ساختمان زمین موافق و متناسب است.

زمین که توده ای از مواد مستعد برآمده است و پیوسته در معرض تأثیر عوامل و قوای طبیعت و ترکیبات مختلف میباشد، از تأثیرات و ترکیبات متنوع در آن صور و انواعی حاصل میشود که در داخل و آمیخته با عناصر و مواد اصلی زمین است و اندک اندک از آن جدا و متمایز میگردند و همه صور و انواع حاصله از زمین در طریق انسان و بسود او در می آیند، تا آنجا ترکیبات و تصورات پیش می رود که نیرو و قدرت تحریک در ترکیب مواد و عناصر اصلی زمین تمام میشود و در پایان فشری بی جان از آن بجای می ماند، آنچنانکه میوه در آغاز تکوین و رشدش، پیوسته بشا خداست، و از سراسر اعضاء گیاه که اتصال بمنابع طبیعت دارد بآن کمک میرسد. چون بکمال محدودش رسید و مغز از پوست مشخص شد و میوه از شاخه جدا گردید، برای مرحله دیگر و تکامل نوعی، آنچه در بردارد بیرون می افکند و پوست از مغز تخلیه می شود. اگر معنای تخلت جای تپه نمودن و بر کنار شدن باشد - مانند تخلت عن المكان - مقصود اینست که زمین از مدار مستقرّ، یا دائره هستی یکسره بر کنار و خارج می شود. این معنا با آن معنای مدت، که بدیکسو کشیده شدن باشد، تناسب بیشتری دارد: آنگاه که زمین به یکسو

کشیده شود و آنچه در بردارد بیرون افکند و یکسره جای خود را خالی گرداند و از آن برکنار شود.

و اذنت لربها و حقت: ظاهر آیه اینست که اذن و تحقق یافتن زمین، مانند امتداد و القاء و تخلی آن، از اوضاع و احوال نهائی زمین میباشد. می شود که و احوالیه و فعل «اذنت و حقت» خبر از گذشته باشد.

زمین برای گسترش یافتن، یا القاء و تخلی، یا جملگی آنها، به پروردگارش اذن داد. چنانکه بتفصیل بیان شد، ظاهر معنای اذن در اینجا ابراز آمادگی برای تصرف پروردگار است که مرحله‌ای از اطوار زمین میباشد، و حقت، بیان تحقق نهائی آن است، این تحقق آنکاه صورت گیرد که سراسر قوه و استعداد ماده اصلی زمین بفعلیت رسد. می شود که مقصود، از اذن و تحقق، رسیدن آنچه القاء و تخلی شده بصورت نهائی و کامل باشد؛ زمین آنچه را در بردارد و در خود می پروراند است القاء نماید و از آن تهی شود و پروردگارش اذن تصرف در آنها دهد و آنچه القاء و تخلیه شده محقق شود.

آنچه در نهایت کار زمین به تصرف مستقیم پروردگار در می آید و از عناصر زمین یکسره جدا می شود و ملقی و ثابت و محقق می گردد، جز نفس یا عقل مستقل و مجرد نباید باشد زیرا قوا و استعدادهای عناصر زمین که بسوی عالترین مراتب حیات پیش می رود باید باینگونه صورت نهائی و مجرد و مستقل از ماده منتهی گردد. آن صورت نهائی هر چه باشد حق و ثابت و بیرون از تأثیر جهان ماده و حرکات است. جهان باید بسوی چنین فرجامی پیش برود زیرا اگر چنین غایت و فرجامی در پیش نباشد این جهان با نظم و قانونی که حاکم بر آن است باید بیهوده و باطل باشد: «وما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما باطلاً ذلك ظن الذين كفروا... آیه ۲۷ ص.»، «ربنا ما خلقت هذا باطلاً... از آیه ۱۹۱ آل عمران».

این آیه «واذنت لربها و حقت» که درباره آسمان و زمین هر دو آمده مانند آیات دیگری که راجع با آسمان و زمین است، دلالت بر این حقیقت دارد که یکنوع قوانین و اصول در آسمان و زمین و سراسر عالم حاکم و جاریست، بنابراین آیه: «والقت ما فیها و تخلت» که فقط درباره زمین آمده است، گویا از اینجهت است که وطن و محل پرورش

ما میباشد و به اوضاع و مسیر نهائی آن توجه خاصی داریم و اطوار و تکامل خلقت آن برای ما مشهود و قابل فهم است . .

یا ایها الانسان انك كادح الى ربك كدحا فملاقيه: این نداء تنبیهی برای بیداری و هشجاری انسان و توجه به منتهای مسیر است که در کوشش و کوشش خود در پیش دارد و متضمن جواب شرط « اذا السماء ... و اذا الارض ... » میباشد: آنگاه که آسمان شکافته و جدا شد ... و آنگاه که زمین کشیده گردید انسان با کوششی که در پیش دارد یا پس از آن بملاقات رب خود میرسد . یا بقرینه این خبر خطابی « انك كادح ... » جواب شرط فعل مقدر است ، مانند علمت ، که در سوره تکویر و انفطار برای جواب شرط آمده است : آنگاه انسان خواهد دانست که بسوی ملاقات ربش رهسپار بوده است . هم آنگاه است که انسان خود هشیار و بیدار شده و متوجه میشود باینکه زمین وزندگی و کوشش در آن گذرگاه و پلی بوده است که چون کاروایان از آن گذشتند ، گذرگاه ویران و پل

۱- وحدت اصول عمومی و جاری در آسمان و زمین ، بزبان خاصی در احادیث معصومین بیان شده است ، از حضرت صادق علیه السلام چنین رسیده است : « چیزی در زمین و آسمان نمی باشد مگر باین هفت اصل گزیده (خصال) ، به مشیت و اراده و قدر و قضاء و اذن و کتاب و اجل » . روایت دیگر باین مضمون از موسی بن جعفر علیه السلام است که در ترتیب بیان این هفت اصل با این روایت اختلاف دارد و اذن در آخر آن آمده است . - رجوع شود به شرح اصول کافی ، علامه محقق مرحوم ملا صدرا - ، باب ۲۴ از کتاب توحید « فی انه لایکون شیء فی السماء و الارض الا لسببه » حدیث ۳۷۸ . چهار اصل اول « مشیت و اراده و قدر و قضاء » چنانکه این تعبیرات دلالت دارد ، راجع بمبانی اولیه خلقت عالم است ، و سه اصل آخر داذن و کتاب و اجل ، راجع بنفایات می باشد .

هرچه تحقیقات علمی طبیعی درباره ساختمان مادی و فیزیکی و روابط عمومی عالم پیش میرود ، وحدت اصول و هم آهنگی نظام جاری در جهان و یکتوخت بودن ساختمان ریز و درشت آن بیشتر مشهود می گردد و احتمال تصادف در پدید آمدن موجودات از اذهان پیشرو (نه ذهنهای جامد) زائل و فراموش میشود ، چنانکه فرضیه « واتیس زیگر » که بان اشاره شد ، فرضیه تصادفی گذشتگانرا درباره تکوین سیارات ابطال نمود . بنا بر این فرضیه سیارات منظومه شمسی ما که جزء ناچیزی از جهان بزرگ است بر طبق اصول ثابت و منظمی پدید آمده اند ، و بمقتضای همین اصول و بر طبق آن باید میلیونها ثوابت (خورشیدهای) دیگر که در کهکشان ما و دیگر کهکشانها بدوره کمال رسیده اند دارای زمین و سیاراتی مانند سیارات منظومه ما باشند و نباید پیدایش سیارات در منظومه ما يك واقعه تصادفی و استثنائی باشد . و همچنین ظهور حیات در زمین نیز نباید معلول تصادف و مخصوص این سیاره بسیار کوچک باشد . رجوع شود بصفحه ۳۳۰ از کتاب: يك، دو ، سه ، بینهایت :

کشیده شد و از اثرش مدت : و انسان با اعمال و ثبات خود بسوی رستخیز و پیشگاه پروردگارش روی آورد .

کدح (و کد) کوشش مستمر و مؤثر و بکار بردن همه قوای ذهنی و بدنی برای رسیدن بمطلوب یا گریز از منفور است . چون منشأ و انگیزه ها و مطلوب های انسانی محدود به احتیاجات بدنی و غرائز حیوانی نیست ، هیچگاه از رنج و کوشش باز نمی ایستد . کدح انسان از حوائج بدنی و غرائز حیوانی و عوامل میراثی شروع میشود ، پس از آن ادراکات فطری و ذهنی همواره بیدار میگردد و برای تحدید و هدایت غرائز بکوشش و رنج در می آید ، سپس عقل اکتسابی برای دریافت و رسیدن به هدفهای برتر بکار می افتد . از این کوشش ها و تضادهای درونی دریافتهائی حاصل و اعمالی ناشی میشود ، هر دریافتی راهی باز میکند و هر عمل مستمري روش و خوئی را تحکیم مینماید و همه آنها پیوسته قوا و استعدادها را بفعالت میرسانند و بارز مینمایند . این بروز استعدادها و دریافت فعلیتها خود مرتبه و نوعی از ملاقات (رسیدن و دریافت) رب مضاف « ربك » میباشد که هر کس در هر طریق باشد بآن نائل میگردد و بدریافت آن میرسد . به تعبیر دیگر قوا و استعدادها و غرائز و فطرت مظاهری از صفت رب مضاف و پرورش دهنده خاص است که در اعماق وجود هر انسانی جای گرفته و در هم پیچیده و مکمون است ، محرکات و انگیزه های گوناگون منشأ کوشش و عمل مستمر میگردد و کوشش و عمل پیوسته آنها را بارز و باز مینماید و بفعالت و مرتبه دریافت میرساند . اگر کوشش غرائز و آرزوهای ناشئه این موجود کادح (انسان) را متوقف یا منحرف نگرداند و خود را در مسیر شعاعهای مستقیم ربوبی پیش برد و بتواند بسر رشته رب مضاف که معاهد و کانونهای از تابش انوار رب مطلق است بر آید ، از این نظر ، در عمر مرتبه ای از

۱- این همان وطن یا حریم وساحت وطن اصلی انسانست که از غم دور افتادگی از آن این همه شور و نوا برآید انداخته است :

هر کسی کو دور ماند از اصل - ویش باز جوید روزگار وصل خویش

مثنوی

این کانونها و معاهد نور ربوبی گویا همان کنگره عرش رب مطلق است که پیوسته سفیر امواج نور آن چون صفت بگوش عوش انسان میرسد :

کمال و پرورش ، شروع ربوبی برای انسان قابل خطاب: انك، ربك ، رخ مینمایاند و دریافت «ملاقات» میشود . ظاهر جمله‌های اسمیه « انك كادح ... فملاقیه » که متلبس بزمان نیست همین است .

شاید هم مخاطب در واقع نوع انسان باشد ولی خطاب « انك كادح ... » راجع بشأن انسان و متوجه مصداق‌گزیده آن که انسان متعالی است باشد ؛ ای انسان توبسی کوشائی و شأن تو کشش بسوی پروردگارت میباشد ، و تو انسان متعالی و پیش‌رو ملاقات کننده پروردگار خود هستی . اینگونه وحدت مصداق و نوع از این جهت است که انسان گزیده صورت عالی و تحقق یافته ، نوع انسان میباشد و نسبت آن بنوع خود چون نسبت فصل بجنس است . در واقع نوع انسان يك واحد حیاتی مشخص و ممتاز از جنس حیوان است که انسان عالی صورت تحقق یافته نوع ، و نسبت بآن مانند رأس مخروط نسبت به قاعده آنست . پس چون هدف و چشم انداز و کوشش این انسان عالی متناسب مقام برتریکه دارد رسیدن به کمال ربوبیت و تلاقی برب است ، در واقع نوع انسان کوشای بسوی این مقصده میباشد . از این رو خطاب به نوع « یا ایها الانسان ... »

تورا ز کنگره عرش میزنند صغیر ندانست که در این خاکدان چه افتاده است

حافظ

ضمیر و ذات جويا و کوشای انسان در درون خاک چون کبوتر دور افتاده از وطن است که خود را غریب و برای جهان دیگر مینگرد و دلش بیاد آن موطن عزت می‌تپد و بخیال آن بال میزند:

هبطت اليك من المحل الرفع و رقاء ذات تمزز و تمتع

ابن سینا

۱- در خواست و آرزوی افاء و قرب پروردگار در دعاها و متاحت‌های اولیاء حق و گزیدگان ، بسیار آمده است : « و حسب لي الجد في شئبتك والدرام في الاتصال بخدمتك حتى اسرح اليك في ميادين السابئين واسرع اليك في الميادين واشتاق الي قربك في المشتاقين - از دعای کمیل ، دیامن هو غایة مراد المریدین یا من در منتهی طلب الطالبین - از دعای جوشن کبیر ، والهی ... وان انامتنی الغفلة عن الاستعداد للقائك ... الی فاسلك بنا سبیل الوسول اليك زسیرنا فی افرس الطرق للوفود عليك قرب علينا البعید و سهل علينا السیر الشدید ... فانت لا غیرك مراد لك لالسواك سهری و لغائك قرّة عینی و وسلك منی نفسی - از مناجات ۵ و ۸ خمس عشر ، و الی والحقنی بنور عزك الابهج - از مناجات ماه شعبان ، .

حکمای بزرگ در تحقیق علل و مبادی و غایات خلقت باین نتیجه رسیده‌اند که انسان غایت حرکات است و غایت وجود انسان رسیدن بوجود و کمال و جمال مطلق میباشد .

در حقیقت و مستقیم خطاب باشخاص برتر، و به تبع و غیر مستقیم خطاب بدیگرایست که استعداد قرب بمقام آنها را دارند و در این طریق آگاهانه یا نا آگاه کوشا «کادح» هستند. با توجه با آنچه بیان شد، جہتی برای صرف آیه از معنای ظاهر و تقدیری مانند جزاء یا حکم «ملاقی جزاء ربك، حکم ربك» نیست.

اصلاً توجیه اینگونه آیات و صرف آنها از ظاهر، از جهت تصور دخالت جسم و تن در ملاقات است، با آنکه ملاقات که درك و دریافت دوجانبه است راجع به جسم نیست، چه بسا که دو تن بجسم باهم نزدیک شوند و هیچگونه باهم تلاقی نداشته باشند. در حقیقت هر چه دریافت بیشتر و روشنتر باشد ملاقات کاملتر میباشد، از این جهت چون ادراکات جزئی در حدود سطوح و الوان و حرکات است انسان دریافت واقعی، از آنها

→

برجسته و صاحب نظر علوم طبیعی و ریاضی نیز رسیدن بحقیقت مطلق را وراء قوانین طبیعی و بالاترین هدف جستجوهای علمی میشناسند.

پوانکاره که از نوابعلمی و صاحب نظریات مشهور است می گوید: «جستجوی حقیقت بایستی غایت فعالیت ما باشد و این یگانه هدفی است که شایسته تلاش بشری تواند بود. مسلماً باید قبل از هر چیز بکوشیم که رنجهای بشری را تسکین و تخفیف دهیم، ولی برای چه؟ رنج نبردن آرمانی منفی است که وصول بان در صورت انهدام و نابودی جهان مطمئن تر است. اگر بخواهیم هر چه بیشتر انسان را از غمهای مادیش رها سازیم بدان منظور است که بتواند آزادی بازیافته را در تحقیق و تماشای حقیقت بکاربرد ...».

ولیز گوید: «... من وقتی در اینجا سخن از حقیقت میگویم مسلماً در مرحله اول قصد حقیقت علمی است، ولی حقیقت اخلاقی نیز مورد نظر است، همان حقیقتی که آنچه بنام عدالت نامیده می شود جز يك جنبه آن نیست. بنظر میرسد که من از کلمات سوء استفاده کرده دو چیزی را که هیچ وجه مشترك ندارند تحت يك عنوان می خوانم چه حقیقت علمی را که اثبات شدنی است، بهیچ روی نتواند بحقیقت اخلاقی که احساس شدن نیست نزدیک دانست ولی من نمیتوانم آنها را از هم جدا کنم و آنانکه یکی را دوست می دارند نمی توانند دیگری را دوست نداشته باشند. برای یافتن هر دو باید بکوشیم تا روح خود را از هواها و شهوات و گمان و قضاوت قبلی رها سازیم، بایستی صداقت و اخلاص مطلق نائل گردیم. این دو شکل حقیقت همینکه کشف و مشاهده گردید برای ما یکنوع لذت بیار می آورند. همینکه این یا آنرا مشاهده کنیم درخشندگی همانندی پرتو می افکند که ناچار باید آنرا دید، پادیده برهم نهاد. هر دو هم ما را جذب می کند و هم بسرعت از ما می گریزند، هرگز ثابت و ساکن نیستند. چون تصور رود که وصولشان دست داده بزودی در می یابیم هنوز راهی برای وصول در پیش است و آن کسی که آنها را جستجو می کند هرگز روی آسایش نیبند» - نقل قسمت هایی از کتاب ارزش علم، ترجمه آقای مهندس سعایی -.

ندارد ، آنگاه انسان میتواند حقایق اشیاء را (اگر خود حقیقتی داشته باشند) دریابد که ذهنش از ملاسبات و جزئیات برتر آید ، هرچه از جزئی بکلی و از نسبی به مطلق نزدیکتر شود حقایق و ربویات آشکارتر رخ مینماید . این همان مسیریست که انسان کادح میپیماید ، همین انسان ریزیکه در این جهان بزرگ جسمش بحساب نمی آید و خود حساب دورترین کپکشانهای عظیم را در مسافت میلیونها سال نوری بررسی مینماید و ذهنش سریعتر از نور در اطراف و اعماق عالم سیر مینماید و از حدود محیط زمان و مکان در میگذرد و با آنکه تنش در میان سیاره ناچیزی پنهانست روحش برای درک حقایق مطلق و دریافت ربویت آنها کوشا «کادح» میباشد .

بروز این ذهن جوّال و سبکناز و روح مجرد و نافذ در عالم ، از میان لفافهها و پوستهای طبیعت و قوای بدن باید غایت و مقصد نهائی وجود باشد ، آنچنانکه بروزمبده حیاتی میوه «نوکچه» و حرکت آن بسوی رشد و تکثیر ، مقصد نهائی گیاه و اعضاء آن میباشد : درخت با همه اعضاء و قوای فعال و گوناگونش به بر آوردن میوه میرسد و میوه با پوستها و لفافههایش برای پرورش دانه است و دانه پروراننده منشأ و مبدئیت که در آن نهان میباشد . آنگاه که میوه به منتهای کمال خود رسید و تحقق یافت از شاخه و تنه درخت جدا میگردد و تسلیم قوای طبیعت میشود و اذن تصرف میدهد ، و آنگاه که میوه در محیط مساعد قرار گرفت و آن مبدع حیاتی از درون دانه و پوستها حرکت کرد ، لفافههای میوه باز و منبسط و محقق میشود و تسلیم تصرفات قوای طبیعت میگردد و اذن میدهد و آن مبدع مرموز و نهان حیاتی بسوی کمال ربویی و پرورش و تکثیر نوع کوشا (کادح) میشود .

این مثل كوچك و مشهوریست از جهان بزرگ غیر مشهود و اطوار نهائی آن ، این جهان محیط و وسیع (آسمان) مانند درختی است که حرکات و تکامل آن بانشقاق جزء و قسمتی از آن منتهی میشود و این جدائی مانند جدا شدن میوه از درخت است «اذا السماء انشقت» . این انشقاق آنگاه است که تحقق یافته و اذن داده و تسلیم تصرف پروردگارش گردیده است : « و اذنت لربها و حققت » و زمین مانند میوه ایست که قشر آن با تکوین و حرکت منشأ حیاتیش ، امتداد می یابد و قوای خود را در طریق رشد و

پرورش آن القاء و تخلیه مینماید : «واذا الارض مدت والقت مافیها و تخلت» و این نیز آنگاه است که تحقق یافته و اذن تصرف داده است: «و اذنت لربها و حفت». آنچه از میان این لفافه و قوا و حرکات سر بر آورده و برای دریافت ربوبیت میکوشد ذهن جويا و کوشای انسانست.^۱

با توجه باین تمثیل ادوار جهان بزرگ از نظر قرآن مانند يك گیاه ریز و درخت مشهود است که آخر کار آن به انشقاق و اذن و تحقق و امتداد و القاء و تخلیه، و کدح بسوی دریافت ربوبیت منتهی میشود. بنابراین ایمان به لقاء (دریافت) رب بهر معنا که باشد و یقین بآن، با ارزشترین و واپسین محصول وجود انسانست که خود محصول خلق و برافراشته شدن و تدبیر این جهان میباشد: «الله الذی رفع السماوات بغير عمد ترونها ثم استوی علی العرش و سخر الشمس و القمر کل یوحی لاجل مسمى بدبر الامر یفصل الایات لعلکم بقاء ربکم توقنون - آیه ۲ رعد، اولم یتفکروا فی انفسهم ما خلق الله السموات و الارض و ما بینهم الا بالحق و اجل مسمى و ان کثیراً من الناس بقاء ربهم اکفرون - ۸ روم - ۲».

و نیز قرآن، علم یا گمان به ملاقات رب را موجب خشوع و صبر و عبادت شناسانده و بآن امر و دعوت نموده است: «الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم... و اعلموا انکم ملاقون» از آیه ۲۲۲ و ۴۶ بقره - .

و اعلام مینماید که انزال کتاب برای ایمان به ملاقات رب است. و کوشش در عمل شایسته، ترتب بآنست. «ثم آتیناهموسی الکتاب تماماً علی الذی احسن و تفصیلاً لکل

۱- خاک آدم چونکه شد چالاک حق
السماء انشقت آخر از چه بود
خاک از دردی نشیند زیر آب
آن لطافت پس بدان کز آب نیست
پس خاکش سر نهند املاک حق
از یکی چشمی که خاکی بر گشود
خاک بین کز عرش بگذشت از شتاب
جز عطای مبدع و هاب نیست

۲. خداوند همانست که آسمانها را پیاداشت بدون ستونی که آنرا ببینید سپس بر عرش بر آمد و رام گرداند آفتاب و ماه را، هر يك برای فرجامی نامبرده (معین) روان میباشند. تدبیر می نماید کار را، تفصیل می دهد آیات را شاید شما بملاقات پروردگار خود یقین آرید. آیا نمی اندیشند در نفوس خود؟ نیافریده است خداوند آسمانها و زمین را و آنچه میان آنهاست جز بحق و فرجامی نامبرده و هر آینه بسیاری از مردم بملاقات پروردگار خود کافرند.